

هست این قصه عجیب و غریب

# کتاب موش و گربه

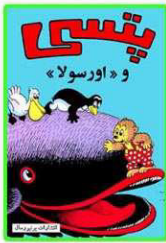
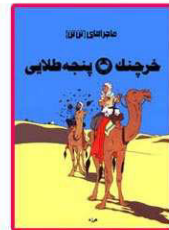


موش از موش و گربه از گربه

و کتابخانه

از نشریات کتابفروشی ادبیه

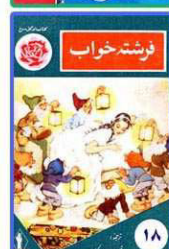
یادگار عبیدزاکانا



کتابی که دانلود کرده اید توسط اعضای  
انجمن شہر خاطرات برای استعادہ شما  
بطور مجانی تہیہ و آمادہ شدہ است.



[shahrekhaterat.forumotion.com](http://shahrekhaterat.forumotion.com)





کتاب  
موش و کربه  
اثر طبع

عبیدزاکانی  
از نشریات کتابفروشی ادبیه

تهران خیابان ناصر خسرو

قیمت مقطوع ۱۰۰ ریال

آبانماه ۱۳۳۲

اگر داری تو عقل و دانش و موش  
 بیا بشنو حدیث گربه و موش  
 بخوانم من برایت داستانی  
 که در معنای آن حیران مانی



ای خردمند عاقل و دانا  
 قصه موش و گربه منظوم  
 از قضای فلک یکی گربه  
 شکر طبل و سینه اش جو شیر  
 قصه موش و گربه بر خوانا  
 گوش کن بهچو در غلطانا  
 بود چون از دنا بکر مانا  
 شیر دم و پلنگ چنگلانا



از غریبش بوقت غریب  
سر بر شفره چون نهادی پای  
روزی اندر شهر بجانم شدی

برد زنده شد بر اسامان  
شیر از وی شدی گریزان  
از برای شکار موشان



در پس ختم می نمود کجین  
ناگهان موشکی زد یواری  
سر نخم بر نهاد و می نوشید  
گفت کوه گر به تا سرش بکنم

بسجود زوی که در بیابان  
جست بر ختم می خروشان  
مست شد بسجود شیر غرغان  
پوستش پر گنم ز کاهان

گر بیه در پیش من چه سگ باشد  
 گر بیه این را شنیدم زدی  
 ناگهان جست و موش را گرفت

که شود رو برو بمیدان  
 چنگ و دندان زدی بویان  
 چون پلنگی شکار کویان



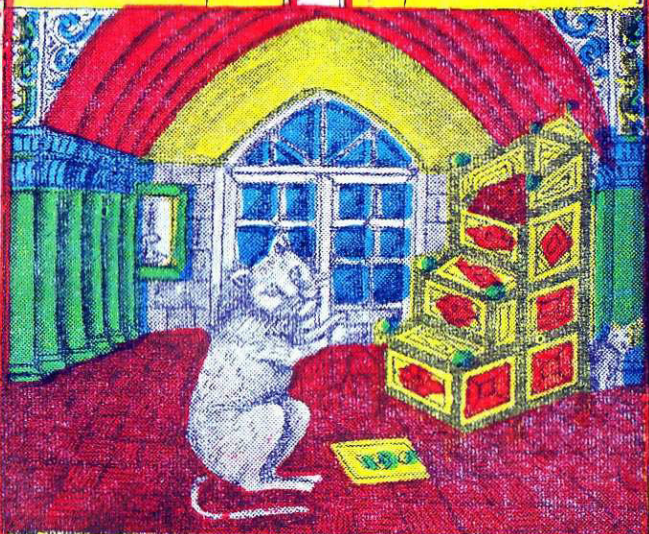
موش گفت که من غلام توام  
 مست بودم اگر گهی خوردم  
 کز بیه گفت دروغ کمتر گوی  
 می شنیدم هر آنچه میگفتی

عفو کن بر من این گشتانان  
 که گفتم او ان خورند مستان  
 نشوم من فریب و مکران  
 (۱۴) اروادین ..... مسلمانان



گرچه آن موش را بگشت و بخورد  
دست رو را بگشت و مسح کشید  
بار الها که توبه کردم من

سوی مسجد شدی حسرتنا  
ورد میخوانند بسچو ملا  
نذر م موش را بدندان



به این خون ناحق ای خلاق  
آنقدر لاله کرد و زاری کرد  
موشکی بود در پس منبر  
مردگانی که گریه تائب شد (۵)

من تصدق دهم و من مانا  
تا بجدی که گشت گریانا  
زود برد این خبر بموشانا  
زاهد و عابد و مسلمانا

بود در مسجد آن ستوده خصما  
این خبر چون رسید رموش  
بهفت موش گزیده چرخستند

در نماز و نسا زوافغانا  
بهمه گشتند شاد و خندان  
هر یکی که حسد او دهقانان



بر گرفتند بهر گزبه زهر  
آن یکی شیشه شراب بدست  
آن یکی طشتکی پر از گمش  
آن یکی ظرفی از پنیر بدست

هر یکی مخفیه های آلودانا  
و آند گز بره های برمانا  
و آند گز یک طبق زخرمانا  
و آند گز ماست با گره و نانانا



آن یکی خواجسته پلو بر سر  
نزد گربه شد مذاموشان  
عرض کردند با هزار ادب

افشرد آب لیمو عمارنا  
با سلام و درود و احسان  
کامی فدای رهت همجان

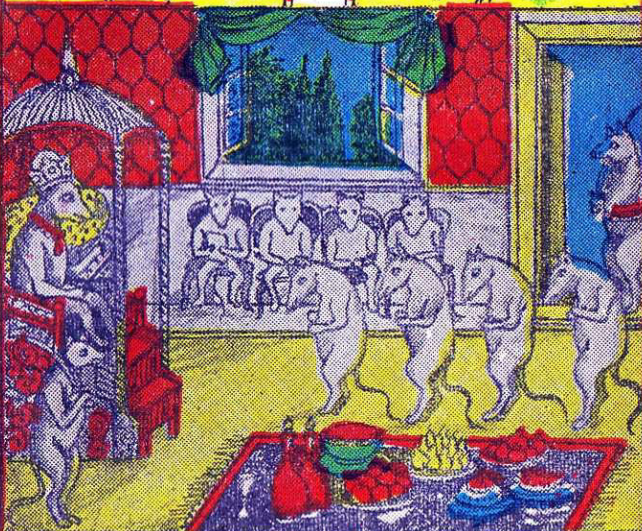


لایق خدمت تو پیشکشی  
گربه چون موشکان بد بخوانم  
سن گرسنه بسی بسیر بر دم  
روزه بر دم بروزهای دیگر

کرده ایم ما قبول فرمانا  
رزقکم فی السماء حسانا  
رزقم امروز شد فراوانا  
از برای رضای رحمانا

هر که کار خند ا کند بهیقین  
 بعد از آن گفت پیش فرمائید  
 موشکان جمله پیش میرفتند

روزیش میشود سر و انا  
 قدمی چند ای رفیقان  
 تنشان بهجوبید لرزانا



ناکمان گزیده جست بر موشان  
 پنج موش گزیده را بگرفت  
 دو بدین چنگ و دو بدین چکا  
 آن دو موش دیگر که جان برود

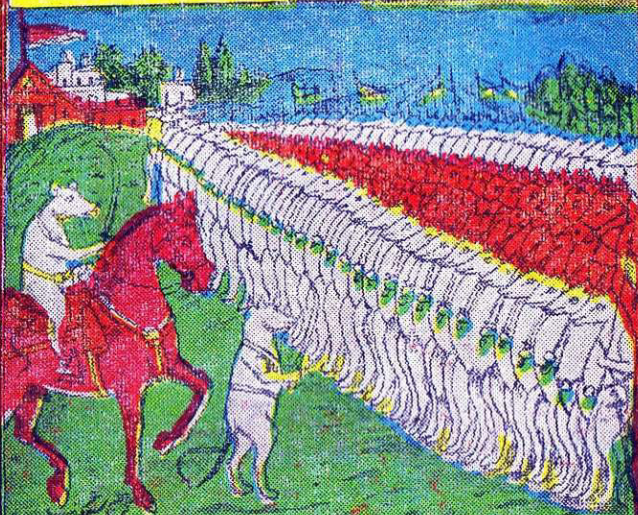
چون مبارز بر دوز میدانا  
 بر یکی که خند او اینخانا  
 یک بدن از چو شیر غرانا  
 زو و بردند خسر موشانانا

(A)



که چه بنشسته اید ای موشان  
 پنج موش رئیس را بدرید  
 موشکان را از این مصیبت و غم

خاکتان بر سر ای جوانان  
 کز به با چشنگها و دندانان  
 شد لباس همه سیاهانان



حاک بر سر کفان همی گفتند  
 بعد از آن متفق شدند که ما  
 تا بشه عرض حال خویش کنیم  
 شاه موشان نشسته بود تخت

ای دروغ را پیش موشانان  
 سیر ویم پاتخت سلطانان  
 از ستمهای خیل کربانان  
 دید از دور جنیل موشانان

کامی تو شاهنشی بدو  
ای شهنش اولم بقربان  
حال حرصش شده فراوان

همه یکبار کردنش تعظیم  
کبریه کرده است ظلم بر ما  
سالیکه انده میگرفت از ما



چون شده تائب و مسلمان  
شاه فرمود گامی عزیزان  
که شود داستان بدوران  
سیصد و سی هزار موشان

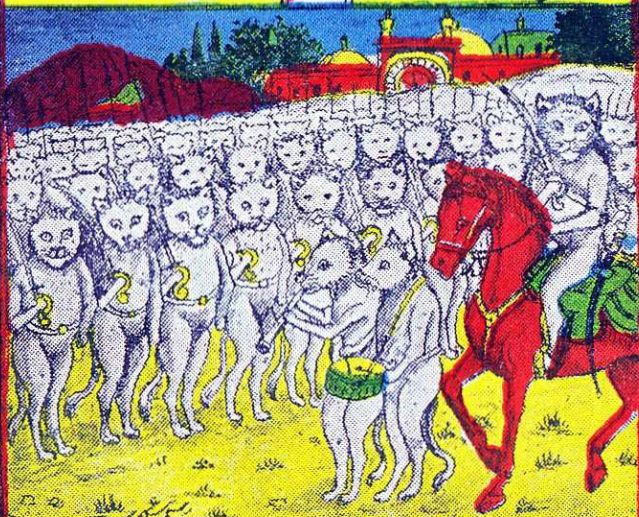
(۱۵)

این زمان پنج سیلبر  
در دودل چون بشاه خود گفتند  
من تلافی بکبریه خواهم کرد  
بعد یک هفته شکری راست



همه بانیزه ماوتیر و کمان  
فوجهای پیاده از کیو  
چونکه جمع آوری لشکر شد

همه با سیفهای برآنا  
تیغها در مسانه جولا نا  
از خراسان ورشت و گیلان



یکه موسی وزیر لشکر بود  
گفت باید کی ز ما برود  
یا یا یا تخت در خدمت  
موشکی بود ایچی ز قدیم

هوشمند و دلیر و فطانتا  
نزد گربه بشهر کرمانا  
یا که آماده باش جنگانا  
شدر وانه بشهر کرمانا

زرم نرمک بگرز به عالی کرد  
خبر آورده ام برای شما  
یا برو پایتخت در خدمت

که منم ایچی زشانا  
غنم جنگ کرده شاه موشانا  
یا که آماده باش جنگانا



گرز به کفّا که شاه که خورده  
لیکن اندر خفا تدارک کرده  
گرز به های براق شیرنگا  
لشکر گرز به چون مهیّا شد

من نسایم برون ز کرمانا  
شکر معظنی ز گز بانا  
از صفایان ویزد و کرمانا  
داد حسرمان بوی میدانا



لشکر موستخما ز راه کویر  
در بنیامان فارس بر دو سپاه  
جنگ مغلوبه شد در آن اودی

شکر کر به از گنجان  
رزم دادند چون دلیران  
بر طرف راستانه جنگان

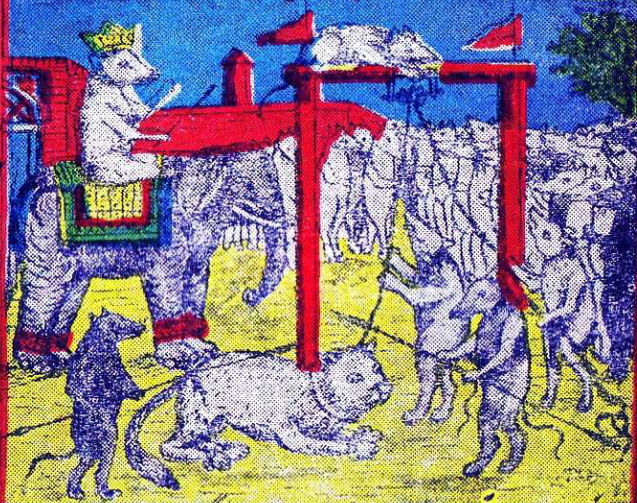


آفندر موش و کر به کشته شد  
جمله سخت کرد کر به چوشیر  
موشکی اسب کر به را پی کرد  
الله الله فقاد در موشان (۱۳)

که نیاید حساب آسانان  
بعد از آن زد بقلب موشان  
کر به شد سرنگون ز زمینان  
که بگیرید پهلوانان

موشکان طبل شادمانه زدند  
شاه موشان بشد بخیل سواد  
کر براه برد دست بسته بهم

بهر فتح و ظفر فراوان  
شکر از پیش و پس خروشان  
با کلاف و طناب و ریسمان



شاه گفت با در او یزید  
کر به چون دید شاه موشان را  
همچو شیر می نشست بر زانو  
موشکان را گرفت زو ز زمین

این سگ روسیاه نادانا  
غیرتش شد چو دیک جوشان  
گند آن ریسمان بدذمان  
که شد ندی بنجاک یکسان



شاه از یک جهت کز امانا  
مخزن و تخت و تاج و ایوانا  
یا دگار عبید زاکانا

شکر از میطرف فراری ش  
از میان رفت فیل و فیلوار  
بست این قصه عجب غریب



جان من پنذ کیر از این قصه (۱۵) که شوی در زمانه شاه اوانا  
ایتم یزید  
غرض از موش و کربه بر خواندن  
مدعا مفهم کن پسر جانان زونانی از یخ خواه

شیر  
لاطیف



مجلس جشن عروسی

بستانه عروسی



# شهر فاطرات

۱۲ ریال